

ازدواج اورتی در افغانستان



Ketabton.com

دیزاینر: الحاج محمد شاه (پیمان) سویدی

۱۳۹۷



www.masjed.se

تبع و نگارش:
الحاج امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان و
مسئول مرکز فرهنگی دحق لاره - جرمنی

بسم الله الرحمن الرحيم ازدواج ارثی در افغانستان

ازدواج ارثی یعنی ازدواج با زنیکه شوهرش وفات میکند و این زن به یکی از اقارب شوهر جبراً به ازدواج مجبور میشود، یکی از انواع ازدواج های ظالمانه و غیر انصافانه ای است که مانند تمام ازدواج های جبری و بدون شرایط رضایت کامل یکی از طرفین عقد نکاح، در مخالفت به شریعت اسلامی میباشد. این نوع ازدواج با تأسف در کشور های عقب افتاده و بی خبر از اصول شریعت غرای محمدی تا هنوز در گوشه و کنار امت اسلام و در بخش از مناطق افغانستان بنام ننگ، ناموس و غیرت فامیلی با تمام قوت آن رواج دارد.

در این ازدواج های ارثی زن بیوه نه تنها از حقوق انسانی بلکه از حقوق اسمانی و شرعی خویش محروم گشته و خلاف میل و در زیادتر از اوقات بدون رضا و رغبت، بنابر بر فشار اعضای فامیل مجبور به ازدواج میگردد.

سابقه‌ی ازدواج میراثی در جهان:

قابل یاد آوری است که سلب حق انتخاب ازدواج برای زنان بیوه، موضوع نو و عادت جدیدی در عالم بشریت نبوده بلکه این نوع ازدواج ها در طول تاریخ بشری سابقه داشته و در بسیاری از مناطق جهان وجود داشته است. مؤرخین مینویسند «در کشور گابن، سابقاً بعد از مرگ شوهر، زن یا زنان وی متعلق به وارثان قانونی وی بود. وارث می توانست یا خود از زن استفاده کند یا او را به اقوام دورتر متوفی انتقال دهد.

در قبیله یاریبای آفریقا، پسر، زن بیوه‌ی پدر را به ارث می برد. اگر زن مادر او بود فقط برای استفاده‌ی بارکشی و کارکردن از او استفاده می برد و اگر مادرش نبود میتوانست با او همبستر شود.» مثالهای این نوع ازدواج های ارثی در کشور های آفریقای بکثرت دیده میشود که در دوران جاهلیت قبل از اسلام حتی ملل عربی نیز معمول بود، ولی با ظهور دین مقدس اسلام بر همه ای این رسوم و رواج ها خاتمه و اصول قوی انسانی در این مورد وضع کرد که در همین مبحث مطرح میگردد.

ازدواج با بیوه برادر:

ازدواج با بیوه برادر عبارت از ازدواج است، زمانی که یکی از برادر اعضای فامیل فوت میکند، برادر دیگر بنام دفاع از بیوه برادر به ازدواج وادار میگردد. وزن بیوه هیچگونه حق انتخاب را ندارد و در زیادتر موارد با زور و خشونت وادار ساخته میشود.

ازدواج با پسر صغیر:

طوری که در فوق متذکر شدیم در برخی از مناطق افغانستان زمانی که زن بیوه می شود و شوهر خویش را از دست میدهد، حیثیت و ننگ و ناموس و حتی غیرت فامیل رابه خود می گیرد. به حکم عرف او باید با یکی از مرد فامیل شوهر قبلی ازدواج نماید. در زیادتر از حالات طوری هم واقع شده که در یک فامیل مرد جوان وجود نمی داشته

باشد، بناً زن بیوه را خلاف رغبت و خلاف اراده شرعی و در زیادتر موارد با جبر و زور به نکاح پسر صغیر فامیل و ادار میسازند.
در این نوع ازدواج نه تنها حق زن بیوه تلف می‌گردد، بلکه حقوق انتخاب زن از پسر صغیر فامیل نیز سلب می‌گردد، که بعد از مدتی همین پسر در فکر ازدواج دوم می‌افتد، زیر جبراً و ادار به ازدواج به زن بیوه گردیده است.

ازدواج با زن بیوه در اسلام :

قبل از همه باید گفت که: بیوه (ثیب) در مقابل دوشیزه به زنیکه ازدواج کرده و پس از آمیزش و پس از دوخول از (شوهر خویش بنابر عوامل (مرگ و یا هم طلاق) جدا گردیده باشد .

خواننده محترم !

طوری‌که میدانید در دین مقدس اسلام یکی از شروط صحت ازدواج کسب اجازه از ولی (یعنی سرپرست زن) و حضور داشتنش در جلسه عقد است، بدلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود : «أیما امرأة لم ینکحها الولی فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فنکاحها باطل». ابن ماجه (1879) یعنی: «هر زنی که ولی او را ازدواج ندهد ازدواجش باطل است، ازدواجش باطل است، ازدواجش باطل است».

و فرمود: «لانکاح إلا بولی و شاهی عدل». ابن حبان (1247) یعنی: «ازدواج بدون ولی و دو شاهد عادل صحیح نیست».

پس چون بدون کسب رضایت و اطلاع ولی و سرپرست آن زن صورت گرفته، ازدواج صحیح نیست.

بطور کلی برای آنکه ازدواج شرعی شود باید تمام شروط زیر بوجود آیند:

- 1- رضایت و حضور ولی زن یا وکیل او در هنگام خواندن صیغه ی عقد.
- 2- حضور داماد یا وکیل او در هنگام خواندن صیغه ی عقد.
- 3- وجود دو شاهد مسلمان در هنگام خواندن صیغه ی عقد.
- 4- رضایت دختری که نکاح می‌شود.
- 5- خواندن صیغه عقد و رد و بدل کردن ایجاب و قبول از طرف ولی زن و داماد (یا وکیلانشان).

اگر تنها یکی از شروط فوق نباشد، ازدواج باطل است و مقاربت آنها در حکم زنا خواهد بود.

موضوع رضایت بیوه برای ازدواج مجدد:

اگر نظریات تعدادی زیادی از علماء را در این مورد بررسی و تحلیل نمایم در خواهیم یافت که آنان بدین نظر اند که : زن (چه باکره و چه بیوه) نمی‌تواند خود و زن دیگری را تزویج کند و ازدواج با ایجاب او منعقد نمی‌گردد. چون ولایت شرط صحت عقد است و عقد کننده ولی می‌باشد و بر این نظر خود چنین استدلال کرده‌اند:

- 1- خداوند می‌فرماید: «وأنکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وإمائکم» (و بشوی دهید زنان بیوه خویش را و جفت اختیار کنید برای غلامان درستکار و پارسا و کنیزان خودتان).

2- خداوند می‌فرماید: «**ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا...**» (برای مشرکین جفت مگیرید تا اینکه ایمان می‌آورند). از اینجهت بدین دو آیه استدلال کرده‌اند که خداوند درباره نکاح مردان را، مخاطب قرار داده نه زنان را، مثل اینکه تقدیر معنی آیه چنین می‌شود: ای ولی‌ها، زنان تحت سرپرستی خود را، بنکاح مردان مشرک درمی‌آورید.

3- ابوموسی در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که فرمود: «**لا نکاح إلا بولی**» (نکاح بدون ولی جایز نیست)، بروایت احمد و ابوداود و ترمذی و ابن حبان و حکم که این دو نفر اخیر، آن را صحیح دانسته‌اند. معنی نفی در حدیث فوق متوجه صحت پس ازدواج بدون ولی باطل می‌باشد همانگونه که در حدیث عایشه (رض) تذکر یافته است.

4- بخاری در تفسیر آیه 232 بقره «**فلا تعضلوهن...**» از حسن بصری روایت کرده که گفت: معقل بن یسار برایم گفت که این آیه درباره من نازل شده است: که خواهرم را بعقد نکاح مردی درآورده بودم، که او سپس خواهرم را طلاق داد تا اینکه عده‌اش منقضی گردید، او دوباره آمد و از خواهرم خواستگاری نمود، من بوی‌گفتم: او را بازدواج تو درآوردم و در اختیار شما قرارش دادم و احترام ترا رعایت کردم، ولی تو او را طلاق دادی و حالا آمده‌ای که از او مجدداً خواستگاری کنی!! نخیر! بخدای سوگند هرگز او را بتو نخواهم داد، آن مرد مرد خوبی بود و هیچ بدی از او نه دیده بودم، و خواهرم نیز او را دوست داشت که بنزد او برگردد، آنوقت این آیه نازل گردید که: ای اولیا، باز مدارید شان از نکاح با همان شوهران که آنان را به زنی گرفته بودند. گفتم. ای رسول الله کنون بدینکار اقدام می‌کنم و خواهرم را مجدداً بازدواج شوهر قبلیش درآوردم.

حافظ ابن حجر در «**الفتح**» گفته است که سبب نزول این آیه نیرومندترین حجت و صریح ترین دلیل است بر معتبر بودن ولی در نکاح، زیرا اگر ولی معتبر نمی‌بود منع او در این مورد، معنی نداشت و اگر زن می‌توانست، خود را نکاح کند، نیازی به اجازه برادرش نبود، چون کسی که اختیارش در دست خودش باشد، نمی‌گویند دیگری او را از آنکار منع کرد.

5- از بی بی عایشه (رض) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «**أیما امرأة نکحت بغیر إذن ولیها فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فإن دخل بها فلها المهر بما استحل من فرجها، فإن اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له**» (هر زنی که بدون اجازه ولی خود، خود را نکاح کرد، نکاح او باطل است، نکاح او باطل است نکاح او باطل است. در این صورت اگر مرد با او همبستر شده باشد، باید تمام مهریه را بوی بدهد، چون از او بهره‌مند شده و کام‌گرفته است، اگر اولیای زن با هم نزاع داشتند و نکاح صورت نمی‌گرفت، حکم ولی او است، چون اولیای او ساقط می‌شوند و هرکس ولی نداشته باشد ولی او حکم اسلامی است). بروایت احمد و ابوداود و ابن ماجه و ترمذی که آن را حسن دانسته و قرطبی آن را صحیح دانسته است.

6- گویند: ازدواج مقاصد متعددی دارد و زن بیشتر اوقات، تحت تاثیر حکم عاطفه قرار می‌گیرد و انتخاب نیکوئی و به خیری نمی‌کند و مقاصد عالیه ازدواج از دست او فوت می‌شود، لذا زن از دخالت مستقیم در عقد نکاح، منع شده است و این کار به ولی و سرپرست او واگذار گردیده است تا مصالح و مقاصد ازدواج، بطور کامل حاصل شود.

امام ترمذی می گوید: در این باره اهل علم از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم از جمله عمر بن خطاب و علی بن ابیطالب و عبدالله پسر عباس و ابو هریره و پسر عمرو پسر مسعود و عایشه بدین حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم: «**لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيٍّ**» عمل کرده‌اند و از فقهای تابعین، سعید پسر مسیب و حسن بصری و شریح و ابراهیم نخعی و عمر پسر عبدالعزیز و دیگران نیز، بدان رای داده‌اند و سفیان ثوری و اوزاعی و عبدالله بن المبارک و شافعی و پسر شبرمه و احمد و اسحاق و پسر حزم و پسر ابی لیلی و طبری و ابوثور بر این مذهب هستند.

درباره داستان حفصه که او بیوه بود و عمر (رض) او را بعقد پیامبر صلی الله علیه و سلم درآورد و خودش خود را نکاح نکرد، طبری گوید: سخن کسانی که گفته‌اند: زن بالغی که مالک نفس خود باشد، می‌تواند خود را بازواج کسی درآورد، بدون اینکه ولی او صیغه عقد را جاری کند، بدین حدیث باطل می‌گردد. چون اگر چنین می‌بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم از خود حفصه خواستگاری می‌کرد، چون در این صورت او نسبت به نفس خود اهلی‌تر از پدرش می‌بود، و او را از کسی خواستگاری نمی‌کرد، که مالک امر او نباشد و نمی‌توانست او را عقد کند. و حال آنکه چنین نبود (بلکه او را از عمر خواستگاری کرد و عمر صیغه عقد او را جاری نمود).

اما ابوحنیفه و ابو یوسف بر خلاف رای جمهور گویند: زن عاقل بالغ، بیوه باشد یا دوشیزه، حق اجرای صیغه عقد خود را دارد و برای او مستحب است که این کار را به ولی خود واگذارد، تا خویشتن را از دید مردان بیگانه مصون دارد، چون اگر خود در محضر مردان صیغه عقد را جاری کند و او را خواهند دید و یک نوع سرافکنندگی، برایش بار می‌آورد. اما این رای مردود است زیرا بنا به نص صریح حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم، نکاح بدون اذن ولی (برای باکره و بیوه) صحیح نیست. البته هر اندازه درباره ولایت زن در ازدواج اختلاف وجود داشته باشد، واجب است که ولی از زن اجازه بگیرد و پیش از عقد، از رضایت او آگاه باشد، چون ازدواج یک معاشرت دائمی و شرکتی است بین زن و مرد، مادام که زن رضایت نداشته باشد اتفاق و مهر و محبت و انسجام آنان دوام نخواهد داشت، لذا شریعت اسلام کراه و اجبار زن را بر ازدواج و رضایت بکسی که بدان رغبتی ندارد، منع کرده است خواه زن بیوه باشد یا دوشیزه، و عقد نکاح پیش از کسب اجازه از وی صحیح نیست و زن می‌تواند فسخ نکاح را مطالبه کند و رای ولی مستبد را بهم بزند.

1- از ابن عباس (رض) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «**الثَّيْبُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا. وَالْبَكْرُ تَسْتَأْنِ فِي نَفْسِهَا وَإِنَّهَا صَمَاتُهَا**» (زن بیوه درباره خویش استحقاق بیشتری دارد و بدون رضایت او ولی نمی‌تواند او را نکاح کند و از دوشیزه باید کسب اجازه شود، اگر سکوت کرد دلیل بر رضایت او است). بخاری همه آن را روایت کرده‌اند، در روایتی از احمد و مسلم و ابوداود و نسائی آمده است که: «**وَالْبَكْرُ يَسْتَأْمُرُهَا أَبُوهَا**» (پیش از اینکه پدر دخترش را نکاح کند از او اجازه می‌طلبد)

2- ابوهریره گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «**لَا تَنْكَحِ الْاِيْمَ حَتَّى تَسْتَأْمَرَ، وَلَا الْبَكْرَ حَتَّى تَسْتَأْنِ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ: كَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: أَنْ تَسْكُتَ**» (زن بیوه را عقد نکاح نمی‌بندند تا این که از او اجازه گرفته شود، دوشیزه را نیز پیش از کسب اجازه عقد

نمی‌کنند، سوال شد، اجازه او چگونه است، گفت: سکوت او بمنزله اجازه و رضایت است).

3- حسناء دخت خدام گوید: که پدرش او را که بیوه بود، بعقد نکاح کسی درآورده بود و او به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم نکاح او را نپذیرفت. جز مسلم همه آن را ذکر کرده‌اند.

4- از ابن عباس روایت است: «أن جاریة بکراً أتت النبی صلی الله علیه و سلم فذکرت له أن أباه زوجها و هی کارهة، فخیرها النبی -صلی الله علیه و سلم-». «دختری (بکر) نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و به او گفت که: پدرش بدون رضایتش، او را به عقد کسی درآورده است، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را (در فسخ عقد) اختیار داد». مسلم (866)

خلاصه:

با توجه به مطالب فوق، بنا به رای جمهور علمای اسلام، ازدواج هیچ دختر باکره و زن بیوه ای بدون اذن و حضور ولی جایز و صحیح نیست، بلکه اگر صورت گیرد نکاح باطل است، فقط در مذهب امام ابوحنیفه این امر صحیح است ولی همانطور که در فوق گفته شد، رای او مخالف با نص صریح پیامبر صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید: « لا نکاح إلا بولی » است. و این حدیث عام است و شامل نکاح باکره و بیوه می‌شود. اما آنچه که در مورد بیوه مورد نظر است، اینست که ولی و سرپرست او نمی‌تواند بدون اجازه و کسب رضایت از او، وی را به نکاح مردی در بیاورد. اما خود بیوه نیز نمی‌تواند بدون حضور و اذن ولی، خود را به نکاح مردی در بیاورد.

قانون جزا افغانستان در مورد ازدواج زن بیوه:

قانون جزای افغانستان در ماده‌ی 517 در مورد ازدواج زن بیوه و بدون رضایت یا به شکل بد جبرا به ازدواج و ادار می‌شود چنین هشدار می‌دهد:

- 1- شخصی که زن بیوه و یا دختری را که سن 18 سالگی را تکمیل نموده باشد بر خلاف رضا و رغبت وی به شوهر دهد حسب احوال به حبس قصیر محکوم می‌گردد.
- 2- اگر جرم مندرج فقره فوق به شکل بد دادن باشد مرتکب به حبس متوسط که از دو سال بیشتر نباشد محکوم می‌گردد.

(مواخذ: ناجی، احسان الله، ازدواج های اجباری و پیامدهای آن، نشر: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، کابل، افغانستان، جنوری 2004، کابل، افغانستان، ص 15).

پایان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**